

مباشرت و معاشرت کرده ازو پسری بوجود آمد \* از شرم  
و خجالت نحواست که پدر بر آن قضیه مطلع گردد. پسر را بجانب  
کردگان فرستاد \* و امراء کردگان از نسل آن پسراند و با امراء  
در زینی بنی عمان اند \* و میر ناصر کردگانی بواسطه قریه منار  
که در مابین ولایت در زینی و کردگان واقع است دایم الاوقات  
با امراء در زینی منازعت مینمود \* و هر کدام ازین دو طایفه که  
قوت قاهره داشته بزور بازو قریه مزبوره را تصرف کرده  
اند \* تادر تاریخی که شاه قلی بیگ در زینی با ستانه سلطان سلیمان  
خان رفته \* مقرر نامه همایون گرفته که قریه منار داخل  
ولایت در زینی باشد \* از استماع این اخبار ناصر بیگ را شعله  
غضب از کانون سینه زبانه کشیده در صدد انتقام او در آمد فی  
الفور با جمعی از ملازمان خود بعزم آنکه در راه استنبول در هر  
محل و مکان که بشاه قلی بیگ رسد او را از پای در آورد روانه شد  
اتفاقا در قصبه بولی بدو رسید که فیصل مهمات خود داده  
معاودت نموده بود دوچار یکدیگر شده در میانه ایشان مجادله  
و مقاتله واقع شده \* شاه قلی بیگ با معدود چند از نوکران که  
همراه داشت بقتل رسیدند \* چون میر لوای بولی باین قضیه مطلع  
گشت اعیان و اهالی آنجا را جمع ساخته هجوم بر سر ناصر بیگ  
آوردند. و او را باسی نفر از ملازمان اسیر و دستگیر کرده \*

حقیقت احوال را معروض پایه سر بر خلافت مصیر گردانید  
 و از موقف جلال فرمان قضا جریان بقتل ناصر بیک و نوکران  
 نافذ گشته \* اورا باسی نفر از رفقا از در ختانی که در سر راه  
 واقع شده صلب کردند تا عبرت سایر متمردان گردد ( انظم )  
 تا نکوشی بمعدلت نشوی هرگز از ملک و سلطنت شادان  
 راهپارا از دزد ایمن ساز کرتو خواهی ممالک آبادان  
 ﴿ محمد بیک بن ناصر بیک ﴾

بعد از قتل پدر تفویض امارت کردگی بدو عنایت شده  
 بمضمون حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم که ( الحب يتوارثون  
 والبغض يتوارثون ) خود را بشمس الدین کتخدای حزو وزینل  
 بیک شیروی مخصوص گردانیده \* با محمد بیک در زینی ولد  
 دومان بیک در مقام عداوت و خصومت در آمده \*  
 بنوعی که سابقا مذکور شد در دست مردمان  
 محمد بیک ولد دومان بیک بقتل رسید

﴿ ناصر بیک بن محمد بیک ﴾

بعد از قتل پدر بامداد و معاونت شمس الدین کتخدای حزو  
 در خورد سالکی قائم مقام پدر شد \* و هم قریه منار را از جانب  
 محمد بیک در زینی بابعضی اموال و ارزاق بدل خون و دیت پدر  
 و نوکران که مدتها منازع فیه بود گرفته بدو داده \* مابین ایشان

بوساطت حاکم حزو وزینل بیک شیروی اصلاح کرده \* قرار  
 دادند که محمود زرقی که کتخدای محمد بیک در زینی بوده و ماده  
 قتل محمد بیک اوشده از درخانه خود رد سازد \* و محمد بیک حسب  
 الرضای امرا اورا از درخانه خود رد فرمود . چون محمود  
 به بدلیس آمده شمس الدین نوکران اورا فریب داده \* بعد از چند  
 روز محمود را کشته بطرف حزو فرار کردند \* ازینجهت یکمرتبه  
 حرارت ناصر بیک تسکین یافته و صلح قراری گرفت \* و چون  
 ناصر بیک خورد سال بود چنانچه مقتضای طبیعت اطفال است  
 اوقات باهو و لعب و بعیش و طرب میکردانید \* و حسن نام  
 نوکری داشت مسخره قالب بچنبر مشهور که دایم باو مضحکه  
 و ظرافت می نمود \* قضا را روزی بتخیلات نشئه اسرار در سر  
 شکار خنجری حواله سینه ناصر بیک نموده که سر خنجر چنبر  
 از مهره پشت ناصر بیک بدر می رود . فی الحال افتاده جان بقابض  
 ارواح می سپارد \* و جماعتی از عشایر و اقوام در آنجا حاضر بودند  
 چون مشاهده این حال کردند بضرط طبایحه و لکد پوست  
 از سر چنبر بیرون کشیده . قانون وجودش را از نعمه حیات خالی  
 و طوطی روحش باز اغنات دمساز کردند \* و میر خلیل نام شخصی را  
 که بعد از قتل میر ناصر در بولی تفویض امارت کرد کان  
 از دیوان سلیمانی بدو مفوض گشته \* و بعد از آن که امارت

به پسرش محمد بیک عنایت کشت خلیل بیک ترک آن دیار کرده ملازمت امراء اکراد اختیار کرده بود. درین اثنا از ضعف و پیری و ناتوانی بوطن مالوف آمده بود و با ناصر بیک اوقات میکردانید \* در آن روز اوضاع بی اصول چنبر را مخالفان نسبت بخلیل بیک کرده \* آن پیر صادق راست قول را نیز در آن روز بقتل آوردند \* و از امیر ناصر میر محمد و میرا بکر نام دو پسر صغیر ماند و حالیا میر محمد بموجب نشان سلطانی بجای پدر بامارت گردکان اشتغال دارد \*

### شعبه سیم

﴿ در ذکر امراء عتاق ﴾

از مشاهیر کردستان خانواده احمد بیک بن میر محمد زرقیست \* و او معاصر باشاه اسمعیل صفوی بوده \* و در محلی که شاه مزبور بر دیار بکر و کردستان مستولی شد عتاق را از احمد بیک مستخلص گردانیده بطایفه قاجار سپرد \* و عشیرت زرقی ترک یار و دیار کرده باطراف وجوانب پراکنده گشتند \* و بعد از قتل خان محمد استاجلو و شکست شاه اسمعیل در چالدران طوایف اکراد در صدد گرفتن ملک مورد وثی شده \* اکراد عتاق نیز در آن زمستان قشلاق در میانه قلعه خرابه که مشهور است

بقلعه ملخ اختیار کردند \* و طایفه قاجار که در درون قلعه عتاق  
 بودند در صدد منع ایشان شده \* آغاز خشونت کردند که باعث  
 چیست که در میانه قلعه خرابه قشلاق اختیار میکنید \* ایشان  
 زبان معذرت کشاده گفتند که در میانه ما و عشیرت مرداسی  
 خصوصت قدیمست مبادا در عین زمستان و کثرت برف و سرما  
 که محال تردد نبوده باشد تاخت بر سرما آورده اهل و عیال مارا  
 باسیری ببرند \* اگر چنانچه تا فصل بهار متعرض این فقیران نشده  
 رخصت سکونت این بیچاره کان درین ویرانه جایز دارند عین  
 مرحمت خواهد بود \* حاکم عتاق را نیز بر عجز و انکسار ایشان  
 رحم نموده در مقام مسامحه شد \* و عشیرت زرقی را چون خاطر  
 از تعرض قزلباش مطمئن گردید در تدارک آن شدند که نردبانی  
 از چوب و ریسمان ترتیب داده قلعه عتاق را در شبهای زمستان  
 بچینه و خدعه بدست آورند \* اتفاقا شبی از شبهای زمستان که  
 روان گردان سر ریسمانرا در کسکره قلعه استوار کرده \*  
 دلاوران زرقی بنردبان بالا رفته باندرون قلعه در آمدند \*  
 و قزلباشانرا بالتام بتیغ بیدریغ بکذوانیده، سرهای ایشانرا بردار  
 عبرت کردند. و اهل و عیال انجماعت را از قلعه اخراج کرده \*  
 کس بطلب احمد بیک فرستادند. و او را بمیانه خود آورده.  
 بامارت نصب نموده \* مدتی ولایت موروثی را حسب فرمان

سلطان سلیم خان در تصرف داشت \* چون باجل موعود عالم  
فانی را بدرود کرد ازو شام بیك و یوسف بیك و محمود بیك سه  
پسر ماند \* و بواسطه امارت عتاق که بامارت و نزرکی یکدیگر  
کردن نهادند و کاروبار ایشان بخشونت و خصومت انجامیده.  
باتفاق متوجه آستانه دولت آشیانه سلطان سلیم خان غازی شدند \*  
و قرار بدان دادند که محرر ولایت از دیوان پادشاهی  
آورده \* ولایت موردی را در میان برادران قسمت  
نماید \* و بعضی را بخواص پادشاهی ضبط کنند

﴿ شام بیك بن احمد بیك ﴾

چون حکم هایون برادران بنام میرمیران دیار بکر حاصل  
کردند که شخصی صاحب وقوف بتحریر ولایت عتاق تعیین  
نماید که آنجا را تحریر کرده شصت هزار اچه عثمانی از حاصل  
بعضی قرا و مزارع بطریق زعامت بمحمود بیك و یکصد و ده  
هزار اچه عثمانی بیوسف بیك زعامت مقرر کرده \* ناحیه ربط  
و میافارقین و قریه جسته و جزیه کفره بخواص هایون تعیین  
گشته \* دو یست هزار اچه عثمانی برای سنجاق بشام بیك مقرر  
ساختند \* و بعد از فوت محمود بیك زعامت او بر وجه آرپه لبق  
بقباد بیك رمضانلو عنایت گشت \* و در زمان وزارت رستم پاشا  
بعضی خیانت بشام بیك اسناد کرده. او را حسب فرمان

سلیمانی بقتل آوردند \* و ناحیه عتاق را قریب بیست سال با امرای  
عثمانی داده از تصرف امراء زرقي بیرون رفته بود \*

﴿ یوسف بیك بن احمد بیك ﴾

در قترات القاص میرزا که پادشاه سلیمان مکان بنفسه متوجه  
سفر آذربایجان شد \* سنجاق عتاق بشرط آنکه قلعه آنجا را  
ویران سازند و زعامت خود را الحاق سنجاق کرده بدو عنایت  
و مرحمت فرمودند \* و چند سال یوسف بیك بدین عنوان  
برفاهیت حال حکومت و دارایی عتاق با استقلال کرد \* و بعد  
از وفات او سنجاق عتاق بدستور اول با احمد بیك بن حاجی حسین  
بیك نام شخصی عثمانی توجیه شد \* و از یوسف بیك حسن بیك  
نام پسری ماند \*

﴿ حسن بیك بن یوسف بیك ﴾

بعد از وفات پدر که سنجاق عتاق بمردم بیکانه تفویض شده  
دو سال در تصرف ایشان بود \* چون زمام سلطنت و جهانبانی  
و دور حشمت و کیتی ستانی بید سلطان سلیم خان در آمد و حسن  
بیك با استدعای او جاق مورد وثی احرام کعبه حاجات بسته روانه  
آستانه کردون مطاف شد \* بامداد واستعانت محمد پاشای وزیر  
اعظم سنجاق عتاق بطریق او جاق از مراحم بیدویغ سلطانی  
بدو عنایت شد و بیست سال بامارت عتاق قیام و اقدام نمود \* چون

مردی بود بجمع مال معروف و بعقل معاشر و دنیا داری موصوف  
 و همگی توجه خاطر بعلاقه دنیوی مصروف بود \* آخر هادم  
 اللذات دست تصرف او را از ضبط ملک و مالی کوتاه گردانیده  
 خزینه وجودش را از گوهر کران بهای روح خالی ساخت \* ازو  
 یوسف و ولی نام دو پسر ماند و منصب او بموجب نشان مکرمت  
 عنوان سلطان مراد خان مرحوم بیوسف بیک ارزانی گشت \*  
 و ایام حکومتش چون موسم ربیع تندرو و زمان کل بدو هفته کرو  
 بود و چون بوی از غنچه دولت نشنیده بخارجفای ثبات مبتلا گشت  
 برادرش **ولی بیک** بحسب ارث و استحقاق متصدی امارت شد  
 در این اثنا جهانشاه بیک بن سهراب بیک نام شخصی از بنی عمان او  
 بعزم منازعت برخاسته بشرط التزام که هر سال بیست هزار  
 فلوری بخزینه دیار بکر ادا نماید \* سنجاق عتاق از بارگاه پادشاه  
 گردون نطق بدستور سنجاق بدو شفقت کردند \* و ولی بیک  
 شرط جهانشاه بیک را متعهد شده. او را دخل نداد \* و بعد از آن  
 ابراهیم پاشای ظالم درحینی که آغاز تمر دو عصیان و بنیاد جور و عدوان  
 در ولایت ربیع و دیار بکر و کردستان نهاد \* عتاق را بشرط  
 آنکه چهل هزار فلوری بدیوان دیار بکر ادا نماید بذو الفقار بیک  
 ولد شام بیک تفویض گردانید \* چون ابراهیم پاشا حسب فرمان  
 پادشاهی از ایالت دیار بکر معزول گشته در استنبول در (یدی قله)



محبوس شده \* چون جلوس سعادت مانوس پادشاه عالیشان  
 سلطان محمد خان خاندت خلافته بر تخت قیصره و اورنگ اکسره  
 اتفاق افتاد \* آن حجاج ثانی را بجهت عبرت ظالمان بد کردار  
 در میدان استنبول بردار کردند \* ﴿ نظم ﴾  
 بداندیش مردم سرفکننده به \* درخت بد از بیخ برکننده به  
 وولی یسک بدستور اول امارت عتاق را بی شروط و نزاع  
 اهل نفاق بخود مقرر گردانیده و الی باستحقاق گشته \*  
 و بالفعل حکومت آنجا در بد تصرف اوست \*

## شعبه چهارم

﴿ در ذکر امراء ترجیل ﴾

اصل منشأ زرقی ترجیل و عتاق است \* ترجیل قریب بیابده  
 آمد واقع شده دو قلعه دارد . قلعه ترجیل و قلعه دارعین \* در زینی  
 و کردکان فروع ایشانست \* اول حکام زرقی به سید حسن بن  
 سید عبد الرحمن بن سید احمد بن سفیل بن سید قاسم بن سید علی  
 ابن سید طاهر بن سید جعفر قلیل بن سید یحیی اقع بن سید اسمعیل  
 اکبر بن سید جعفر بن امام محمد باقر بن امام زین العابدین بن امام  
 حسین بن امام مرتضی علی رضی الله عنه منتهی میشود \* و چون  
 سید حسن از دیار شام بولایت ماردین آمد در ناحیه عتاق متوطن

شده بزهد و تقوی و عبادت حضرت باری مشغول گشته \* خلاق  
 آن دیار را اعتقاد و اخلاص تمام باو پیدا شده \* بروایتی چشم ازرق  
 و بقولی دائم ملبس بلباس ازرق بواسطه همین ملقب بشیخ حسن  
 ازرقی شده \* در آن حین امیر ارتق بن اکسب که از اعظام  
 اصراء سلاجقه بود از نیابت ایشان راه حکومت و دارایی آمد  
 و ماردین و خربوت (۱) و بمنگ کرد و حسنکیفا بدو تعلق داشت  
 اتفاقاً او را دختری جمیله قابله بود. و ماده سودا بدو غالب گشته  
 منجر بچنون شد \* هر چند اطبای حاذق بمعالجه کوشیدند فایده  
 بر آن مترتب نکشت روز بروز جنونش در تزیاید بود \* آخر الامر  
 شیخ حسن ازرقی را امیر ارتق طلب داشته که دعایی در حق  
 دختر او بکند \* شیخ ادعیه چند بر آب خوانده بر سر دختر  
 ریخت از برکت انفاس متبرکه که شیخ خدای تعالی دختر را شفای  
 عاجل کرامت فرمود \* امیر ارتق اراده نمود که دختر خود را  
 بعقد نکاح شیخ در آورد \* شیخ ابا کرد دختر را بعقد نکاح  
 پسرش سید حسن در آورده \* حکومت ناحیه ترجیل را بدو مرحمت  
 فرمود بنوعی که در مقدمه احوال درزینی اشارتی بر آن شده \*  
 مدت‌ها حکومت ترجیل و عتاق در تصرف او و اولادش احمد بن  
 سید حسن و سلیمان بن قاسم و یوسف و حسین بود \* و بعد از او

(۱) وفی نسختهین خطیتهین جزیره بدل خربوت

﴿ عمر بيك بن حسن بيك ﴾

قائم مقام او شد \* و او معاصر اوزن حسن باینسدوری بود \*  
 و حسن بيك او را بغایت اعزاز و احترام نموده دختر او را بحباله  
 نکاح خود در آورد \* و ناحیه مهرانى و نوشادر را بترجیل و عتاق  
 الحاق نموده و بدو ارزانی فرمود \* و چون حسن بيك را از آن  
 دختر پسری بوجود آمد در هنگامی که بعضی از بلاد کردستان را  
 مسخر گردانید امارت عتاق و ترجیل بآن پسر ارزانی فرمود  
 و دارایی و ضبط و صیانت بدایس در عهده اهتمام عمر بيك کرد \*

﴿ بوداق بيك بن عمر بيك ﴾

بعد از فوت پدر از نیابت اوزن حسن ایالت بتلیس باو مفوض  
 شد \* چون سر بر سلطنت ایران بیعقوب بيك بن حسن بيك  
 قرار گرفت \* در تاریخ سنه ثمان و ثمانین و ثمانمائه ولایت ترجیل  
 و عتاق بر قرار سابق به بوداق بيك مرحمت کرد \* و چون چند  
 سال بحکومت آنجا مبادرت نمود روی بعالم آخرت آورد \*

﴿ احمد بيك بن بوداق بيك ﴾

بجای پدر قائم مقام شد \* در تاریخ سنه ثلاث عشر و تسعمائه که شاه  
 اسمعیل صفوی بر دیار بکر مستولی شد \* بعد از دو سال که امارت  
 نموده بود در دست لشکر قزلباش بدرجه شهادت رسید \*

﴿ علی بیک بن بوداق بیک ﴾

بعد از فوت برادرش متصدی قلاده حکومت شد \* چون بیست سال از ایام امارتش متمادی کشت توجه بعالم عقبی کرد \*

﴿ شمسی بیک ﴾

چون امرا و حکام کردستان از اوضاع ناملایم قزلباش دلگیر گشته روگردان شده اطاعت بدرگاه پادشاه مغفرت پناه سلطان سلیم خان نمودند \* امارت ترجیل بدو عنایت شد \* و در تاریخی که فرمان قضا جریان بر تحریر ولایت دیار بکر نافذ گشته ترجیل نیز تحریر شد \* بعد از وفات او پسرش قائم مقام او شد \*

﴿ حیدر بیک بن شمسی بیک ﴾

بموجب نشان عالیشان سلطان غازی سلیمان خان تقویض امارت پدر بدو شده مدتی مدید متصدی امر حکومت شده \* در محلی که مصطفی پاشای سردار با عسا کر نصرت شعار بتسخیر ولایت شیروان و کرجستان روان شد \* در جادر نام محلی با امرا واعیان کردستان در دست لشکر قزلباش بقتل رسید \* تقویض امارت از جانب مصطفی پاشا لاله سردار به پسرش بوداق بیک ارزانی شد \* چون پانزده سال از ایام امارت او درگذشت رخت هستی بعالم نیستی کشید \* و بعد از او پسرش حسین بیک بجای پدر نشست \* بعد از هشت ماه لوای حکومت بملک عدم زد \*

و بعد از وفات او تقلید قلادهٔ امارت به برادرش اسمعیل بیک مرحمت شد \* چون چهار سال امارت کرد وفات یافت و بعد از او امارت برادرش \* ﴿ عمر بیک بن حیدر بیک ﴾

از دیوان پادشاه جمجاه سلطان مرادخان حکومت توجیل بموجب فرمان قضا جریان بدو عنایت شد \* و او جوانیست بهمه حسب پیراسته و باوضاع مردی آراسته علی الدوام بطایفهٔ رومی مختلط است \* اکثر اوقات در خدمت و ملازمت میرمیران دیار بکر بسر برده \* مراجعت امراء اگر اد تابع دیار بکر باوست که فیصل مهمات سرانجام قضایای ایشان در دیوان آمد میدهد \*

## فصل هشتم

﴿ در ذکر امراء سویدی ﴾

از ریاض روایات گذشته \* و کزاز حکایات عنبر سرشته شامیم این اخبار بمشام جان راقم این نسخهٔ ابتر رسیده که نسب امراء سویدی بآل برمک منتهی میگردد \* و انساب عشایر ایشان باسود نام شخصی که از غلامان صحابه رسول است صلی الله علیه وسلم می پیوندد \* و بروایتی مسقط الرأس طایفهٔ سویدی از قریهٔ سوید است که در دو منزلی مدینهٔ منوره است بطرف شام واقع شده الله اعلم \* اما آل برمک که نسب خود را بملوک فرس میرسانند

در اوایل در بلخ بعبادت آتش قیام مینموده اند که ناگاه نسیم  
 عنایت ازلی و اشعه انوار لطف لم یزلی از کریبان جانشان وزیدن  
 و در خشیدن گرفت \* و زلال ایمان از چشمه سار وجود شان  
 تراویدن آغاز نهاد \* ﴿ نظم ﴾

ای خوشا چشمی که آن کریبان تست \*

وی همایون دل که آن بریان تست \*

و جعفر که پدر خالد است در زمان عبد الملک بن مروان و بروایتی  
 در زمان سلطنت سلیمان بن عبد الملک با اموال و اسباب نا محصور  
 بدار الملک دمشق آمد \* و احوال او چون مسموع پادشاه شد  
 فرمود که او را در مجلس حاضر سازند \* چون او را در مجلس سلیمان  
 حاضر گردانیدند تغییر در اوضاع پادشاه ظاهر گشته \* فرمود  
 که جعفر را از مجلس بیرون کردند \* چون ندمای مجلس از سبب  
 تغیر مزاج پادشاه نسبت باو سؤال کردند فرمود که بواسطه  
 آنکه زهر همراه داشت و بازهر نزد ما آمدن او مرا خوش نیامد  
 بدر کردم \* زیرا که دو مهره در بازوی من هست که هرگاه  
 ادویه مسمومات در مجلس من حاضر میشود مهرها بنیاد حرکت  
 میکنند \* چون سبب زهر برداشتن از جعفر استفسار نمودند  
 گفت زهر در زیر نکین خود تعبیه کرده ام که اگر احیاناً مرا  
 شدتی روی نماید برمکم تا از آن شدت خلاص شوم \* بنابراین

مردمان او را ملقب پیرمکی کردند \* و این سخن با غیرت جعفر  
مقبول طبع سلیمان افتاده \* روز بروز در مقام تربیت او گشته  
تا آنکه وزارت خود را بدو تفویض فرمود \* ﴿ نظم ﴾

چه باید زهر در جامی نهادن      ز شیرینی پرو نای نهادن  
جهان نیمی ز بهر شاد گاه نیست      دگر نیمی ز بهر نیک نام نیست

بعد از آن مدتی وزارت ابو العباس سفاح و برادرش ابو جعفر  
دوانیقی به پسرش خالد و پسر خالد جعفر (؟) نام متعلق بود \*  
در زمان خلافت هرون الرشید که یحیی بن جعفر وزیر بود عظمت  
و شوکت یحیی بمرتبه رسید که فوق آن پایه وزارت و درجه  
وکالت متصور نبود \* و ترقی با اولاد او فضل و جعفر و موسی میسر  
شد که در هیچ عصر و زمان بکسی در ایام ظهور سلاطین اسلام  
میسر نشد \* اما بواسطه افساد مفسدان مزاج هرون الرشید به  
یحیی متغیر گشته . جعفر بقتل رسید و یحیی و فضل مدة العمر در  
زندان مانده در آنجا هلاک شدند \* ﴿ نظم ﴾

چنین است آفرینش را ولایت \* که باشد هر بدایت را نهایت  
و اموال و اسباب ایشان که در ایام وزارت فراهم آورده بودند  
بالتام بمرکار دیوان ضبط شد \* و اگر کسی خواهد که کاینبفی  
بر احوال آن طبقه اطلاع یابد رجوع بکتاب تواریخ باید کرد \*  
چون این تذکره تحمل ایراد آن نداشت در اطناب نکوشیده

و مال حال موسی از کتب تواریخ هر چند تجسس نمود معلوم  
 نشد \* یحتمل که در وقت گرفتن هرون الرشید پدر و برادرانش را  
 او خود را بکوهستان کردستان کشیده \* در آنجا توطن اختیار  
 کرده باشد \* چه که حکایت مشهور است و در افواه و السنه  
 مذکور که سه نفر از اولاد آل برمک در زمان خلافت بنی عباس  
 از بغداد متوجه کردستان گشته \* در خان چوک نام محل من  
 اعمال کنج در جبل شفتالو ساکن شدند \* و برادر بزرگ ایشان  
 در آنجا بعبادت و تقوی و طهارت مشغول گشته \* در آن وادی  
 مراتب عالی یافته مستجاب الدعوة شد \* چنانچه روزی برادر  
 خوردش بهم ضروری رفته \* خلق آن دیار بعبادت معهود طعام  
 یومیه جهت شیخ و رفقاییش آوردند \* شیخ و برادر وسط با احبا  
 تناول کرده حصه برادر کوچک را نگاه داشتند \* چون برادر  
 کوچک از خدمت مرجوعه معاودت نمود حصه طعام خود را  
 طلب داشت \* برادر وسط گفت چون رفتی تو امتداد یافت  
 بخاطر رسید که شما طعام تناول کرده باشید حصه طعام تو من  
 خوردم \* برادر بزرگ از بی مروتی او در غضب شده او را نفرین  
 و بد دعا کرد که حق تعالی شکم ترا پاره کرد اند که بحصه خود  
 قانع نمی شوی \* فی الفور آن جوان افتاده جان بجهان آفرین تسلیم  
 میکند \* اعتقاد و اخلاص مردم آن دیار نسبت بشیخ یکی در صد



کشته \* شیخ باتفاق برادر کوچک که میر شهاب نام داشت حسب التماس در خان جوك بمیانہ عشیرت و اقوام سویدی درآمدہ آنجا را متصرف شدہ قلعه متین در آنجا بنا کردہ با تمام رسانید \* ومدتی بمقتدائی و پیشوائی آن طایفہ قیام نموده \* و بعد از آن بعالم آخرت نہضت کردہ اولاد ذکور او را نماند \* و برادرش میر شهاب متصدی قلادہ ریاست شد \* و از اولاد او کہ در آن ولایت حکومت نموده اند بترتیب اسامی ایشان مذکور میگردد بعون الله الملك الصمد \*

﴿ امیر جلال بن امیر شہاب ﴾

بعد از فوت پدر متکفل مهام امارت شدہ \* مدتها بر آن کار قیام نمود \* آخر اجابت حق را ایبک گفته پسرش

﴿ امیر محمد ﴾

قایم مقام پدر شد او نیز بعد از چند سال کہ بدان شغل خطیر مبادرت نموده بعالم جاودانی نہضت فرمودہ \* خلف صدق او

﴿ امیر نحر الدین ﴾

جانشین پدر گردید \* بحسن عدل و داد آن ولایت را معمور و آبادان گردانید \* چون ازین دار غرور بسرای سرور خرامید

﴿ امیر حسن ﴾

پسرش \*

متصدی امور حکومت گردید \* و او مرد یدبالک و سفاک خونریز

بود \* آخر از نور بصر محروم ماند \* زمام مهام امارت در قبضه  
اقتدار پسر بزرگش میر نخر الدین افتاد \* و پسر دیگرش که میر محمد  
نام داشت بزور حسن و جمال آراسته \* بحلیه فضل و کمال پیراسته  
در ناصیه احوالش آثار شجاعت و شهامت ظاهر \* و در جبهه  
آمایش علامت مروت و سخاوت باهر \* و بمضمون \* ﴿ نظم ﴾  
پری رو تاب مستوری ندارد \* ببندی در زر وزن سر بر آرد  
ترك یار و دیار نموده بعزم ملازمت اوزن حسن متوجه دیار  
بگر شد \* چون بعز عتبه بوسی آن پادشاه عالیجاه فایز کشت  
مشمول عواطف خسروانه \* و منظور عوارف پادشاهانه گردید  
وامارت خان جوك وجبته جور رابدو ارزانی داشته روانه ولایت  
موردی گردانید \* در میانه برادران کار باستمال سیف و سنان  
رسیده \* بعد از مجادله و محاربه بسیار میر محمد کشته شد \* حکومت  
بلا منازعت و مشارکت در تصرف میر نخر الدین ماند \* و چند  
سال که در حکومت بنامد عازم سفر آخرت شد \* چون اولاد  
رشید نداشت برادر زاده اش قائم مقام او شد \*

﴿ ابدال بيك بن امير محمد ﴾

بعد از وفات عمش قائم مقام او شد و متقار قلاده امارت گردید  
در آن اثنا طایفه قزلباش بسرداری ایقوت اوغلی حاکم جبته جور  
بعزم تسخیر خان چوك بر سر ابدال بيك آمده هفت شبانه روز

در میانه ایشان محاربه اتفاق افتاده و از جانبین خلق بسیار طعمه تیر و شمشیر شده \* عاقبت توفیق الهی و همین احوال و در فیه آمال ابدال بیک شده نسیم فتح و ظفر از مهب اقبال نصرت اثر بر پرچم علم او وزیدن گرفت \* ایقوت اوغلی منہزم کردیدہ اموال و اسباب و خیمہ و خرکاه اسب و استر او جمله بدست مردمان در آمدہ \* چند سال بعد از این قضیہ حکومت نموده عاقبت جان بچہان آفرین تسلیم کرد \* و ازو سبجان بیک و سلطان احمد بیک د و پسر ماند \*

### ﴿ سبجان بیک بن ابدال بیک ﴾

بعد از پدر جانشین او شد با اتفاق برادرش سلطان احمد بیک در حفظ و حراست ولایت و دفع اعدا کمر جد و جهد بر میان جان استوار کرد کہ گفته اند \* ﴿ نظم ﴾

دولت همه ز اتفاق خیزد \* بیدولتی از نفاق خیزد

حق تعالی از میانن اتفاق برادران فتوحات متکاثر روی داد از جمله بعد از فوت خالد بیک پازوکی ناحیہ کیخ را (۱) از تابعان چو لاق خالد گرفته متصرف شد \* و بعد از فتح چالدران کہ سلطان سلیم خان بر ولایت دیار بکر مستولی شد قلعه و ناحیہ جبججور را از تصرف ایقوت اوغلی و ناحیہ آنچہ قلعه را از ید

(۱) وفي النسختين الخطيتين كنج بدل كينخ والاول هو الظاهر .

تغلب منصور بیک پازوکی که از نیابت شاه اسمعیل بحکومت آنجا قیام می نمود و ناحیه ذاک و ناحیه منشکورت را از دست قادر بیک قزلباش بقوت قاهره بیرون آورده تصرف نمود \* بعد از آن برادران ولایت را در میانه خود قسمت کرده جبقةجور مع توابع بسبجان بیک و سایر قلاع و ولایت بسططان احمد بیک مقرر شد \* و چون چند سال بدین عنوان گذشت از فساد مفسدان دوستی و مصادقت بخصوصت و عداوت مبدل گردید و بغمازی برادر سبجان بیک حسب فرمان سلطان سلیمان خان بقتل رسید و جبقةجور را یکی از امراء عثمانی مقرر داشتند و ازو مقصود بیک نام پسری ماند \*

﴿ سلطان احمد بیک بن ابدال بیک ﴾

چون برادرش سبجان بیک بقتل رسید بعد از آن مدتها بحکومت کرده ایام حکومتش از پنجاه سال تجاوز کرده بود که ازین رباط دودر قدم بیرون نهاد \* (نظم)

دنیا که درو ثبات کم می بینم \* در هر طرفش هزار غم می بینم  
چون کهنه رباطیست که از هر طرفش \* راهی به بیابان عدم می بینم  
و ازو مراد بیک و محمد بیک دو پسر ماند \*

﴿ مقصود بیک بن سبجان بیک ﴾

بعد از قتل پدرش در رکاب ظفر انتساب سلطان سلیمان خان

در سفر نخبجوان همراه بود \* و در ( آرپه چای ) نام محل که از توابع آنجاست در هنگام قراولی دوچار قزلباش گشته در آن محاربه ازو آثار دلاوری و مردانگی بظهور آمده \* چون آثار شجاعت و شهامت او بمسامع عز و جلال سلطانی رسید سنجاق جبهه جور را بدستوری که در تصرف پدرش بود بدو ارزانی داشته . حکم هایون بقید او جاقلق نافذ شده عنایت گشت . درحالی که اسکندر پاشای چرکس میرمیران دیار بکر بود از آنجا که عالم تهور طایفه اکراد است اعتماد بر خد متکاری و جانسپاری خود که در انور هایون ازو بظهور آمده بود کرده . طریقه مدار او مواسابا اسکندر پاشا مرعی نداشته \* بنا بر این پاشای مزبور ناحیه جبهه جور را یکی از امراء عثمانی عرض کرده از تصرف او بیرون آورد \* و مقصود بیک جهت عرض احوال و عداوت اسکندر پاشا روانه آستانه اقبال آشیانه سلیمانی شد \* و مدت هفت سال در استنبول ملازمت نمود وزراء عظام بنا بر رعایت خاطر اسکندر پاشا احوال او را معروض پایه سرب و خلافت مصیر پادشاهی نکرد دانیده \* عاقبت بقاعده مستمره مطعون گشته بجوار رحمت ازدی پیوست \*

﴿ مراد بیک بن سلطان احمد بیک ﴾

اسکندر پاشای میرمیران دیار بکر ولایت سلطان احمد بیک را در میانه پسران او قسمت کرد \* چنانچه ناحیه ( خان

جوك) و ( آغچه قلعه ) را به محمد بيك و ساير نواحی را بغير  
از ناحیه ( جيقجور ) که در تصرف امراء عثمانی بود بهر اد بيك  
مقرر نمود که برادران بمشارکت حکومت نموده متعرض احوال  
يکديگر نشوند \* چون مدت شانزده سال از حکومت ایشان  
متمادی گشت مراد بيك امارت خود را بحسن رضا و رغبت بسليمان  
بيك نام پسر خود فراموش کرد . بعد از چند سال بجوار رحمت حق  
پيوست \* و از و سوای سليمان بيك عليخان بيك والوخان و مصطفى  
بيك سه پسر ديگر ماند \* مصطفى بيك در هنگام تسخير تبريز همراه  
امراء اكراد در سعد آباد تبريز در دست قزلباشان بقتل رسيد \*  
و عليخان بيك هم در آن معرکه در دست ایشان گرفتار گشته  
دو سال در قلعه قهقهه با مراد پشاميرميران قرامان مقيد بود . آخر  
همراه مراد پاشا اطلاق شده بروم آمدند \* بيكر بيكي ديار بكر  
از عواطف عليه خيروانه سنجاق جيقجور بامداد واستعانت  
مراد پاشا بطريق اقطاع تملیكي بعليخان بيك مرحمت شد \*  
والوخان نام برادرش در سلك عظامای زعمای ديار بكر انتظام  
دارد و اوقات بفرغت ميگذراند \* اما مير محمد ميرلوای خان  
جوك آغچه قلعه را متصرف بود لکن در حفظ و حراست و ضبط  
وصيانت ولايت چندان اقدام نمی نمود \* بنا برين فرهاد پاشای  
سردار سنجاق او را الحاق سنجاق سليمان بيك نموده بدو ارزانی

داشت و چند سال در میانہٴ محمد بیک و سلیمان بیک بر سر این منازعہ  
و مناقشہ بود آخر محمد بیک وفات کرده از قید قیل و قال برست .

﴿ سلیمان بیک بن مراد بیک ﴾

بی شائبہٴ تکلف و غائلہٴ تصلف جوانیست بین الاقران  
بصفت شجاعت موصوف و بوفور سخاوت و فرط شہامت و فتوت  
معروف \* در اوائل جوانی ملازمت میر میران آمد و بغداد  
نموده . در عربستان جنای غربت و شدت محنت دیده در طرز  
سپاهگری و روش سواری بوضع روم در میانہٴ امراء کردستان  
امتیاز تمام دارد \* و طبع و قادش مرات صور حتمایق معانی . و ذهن  
نقادش آینہٴ جمال مدققان نکته دانی ﴿ نظم ﴾

چون او ندیده دیدہٴ ایام قرنها \* روشن دلی دقیقه شناسی سخنوری  
اما بواسطہٴ مباهات کجالات نفسانی اندک غروری و اضاعت  
مال و جاه افتخار و سروری دارد ﴿ نظم ﴾

تایکسر موی در تو هستی باقیست \* غافل منشین کہ بت پرستی باقیست  
کوئی بت پندار شکستم رستم \* آن بت کہ ز پندار شکستی باقیست  
واز قدیم الایام محل سکونت و مکان اقامت آباء و اجداد  
ایشان کنج نام موضع است کہ بغایت مستحکم است \* در دامن  
کوه بکنار آب فرات واقع شدہ کہ از انقلاب دوران و فترات  
زمان متوطنان و ساکنان آنجا سالم و مصون باشند \* وسعت

مشرب و فسحت همت سلیمان بیک بآن مختصر و محقر مکان راضی  
 نگشته در (منشکورد) نام صحرای وسیع بنای شهر و عمارت  
 کرده جامع رفیع بنا کرده با تمام نرسانیده . چند سال است که جد  
 و جهد ما لا کلام دارد \* و در هنگام فتح دیار عجم و شیروان  
 و آذربایجان خدمات پسندیده از او بظهور آمده بتخصیص در  
 محلی که نیاز بیک بازوکی باموازی دوسه هزار کس از عسکر  
 چقر سعد بتاخت قرایازی ونهب و غارت الوس باولی آمده \*  
 سلیمان بیک بامعدود چند از آغایان و برادران خود در عقب  
 آنجماعت کثیر رفته جنگهای مردانه نموده اموال و اسباب  
 و مواشی و مراعی الوسات و احشامات را بقوت بازو از ایشان  
 گرفته سالم و غانم معاودت فرمود \* و از جانب سردار مصطفی پاشا  
 بنوازشات ملکانه ممتاز گشته \* از زمانی که پدرش در حین  
 حیات امارت بدو فراغت نموده الی یومنا هذا که تاریخ  
 هجری در غره شهر ذی القعدة سنه خمس و الفست  
 بحکومت و دارائی ولایت مبادرت نموده  
 و مینماید \* امید که چون باستعداد  
 و قابلیت موسوم است  
 باطوار مستحسنه  
 موفق باشد \*



## فصل نهم

در ذکر امراء سلیمانی \*

و آن مشتمل است بر دو شعبه \* بر ضمایر مهر ما اثر ناصبان  
 رایات دانش و انصاف . و خواطر حقیقت مدار ناسخان آیات  
 بدعت و اعتساف پوشیده نماید که نسب امراء سلیمانی بمروان الحمار  
 که آخر سلاطین بنی امیه است میرسد \* و او را چهار بدان جهت  
 میگفتند که اعراب سر هر صد سال را سنه الحمار میگویند و از  
 زمان استیلاء معاویه بن ابوسفیان بر خلافت در دمشق تا وقتی  
 که حکومت مروان رسید صد سال گذشته بود \* بروایتی مروان  
 در حین طفولیت روزی از مکتب آمده انگشت خود را در  
 زلفین در کرد انگشتش در آنجا مانده بمثابه آماس کرد که بسوهان  
 زلفین را بریده انگشت او را بیرون کردند \* و مرتبه دیگر  
 از مروان این فعل سر زد این دفعه پدرش اعراضی شده گفت  
 یا مروان والله لا أنت الحمار \* گویند بدین سبب ملقب بدان اسم  
 شده \* بهر تقدیر نسب او بدین ترتیب بعبد المناف میرسد \* مروان  
 الحمار بن محمد بن مروان بن حکم بن ابو العاص بن امیه بن عبد  
 الشمس بن عبد المناف . و حکم در روز فتح مکه بدولت اسلام مشرف  
 شد \* و مروان الحمار در اوائل سنه سبع و عشرين و مایه بر مسند  
 سلطنت نشست . و چون مدت پنج سال خلافت فرموده ابو